

باز هم این سکت

امیر پیام

نوزدهم دی ماه هشتاد و شش

پس از انتشار تحلیل من از موقعیت جریان لغو کارمزدی با عنوان «در پایان چیزی به نام جریان لغو کارمزدی»، یادداشتی از طرف این جریان در برخورد به من پخش شد. اینکه «نویسنده» یادداشت «پایان نامه امیر پیام» کیست و چیست اهمیتی ندارد. اما برای هرکس که اندکی با انشاهای ناصر پایدار آشنا باشد ردپای او در این نوشته کاملاً پیداست. بنابراین ما هم به ایشان می پردازیم.

ناصر پایدار مهمات زیادی گفته است که نه ارزش توجه دارند و نه ارزش برخورد. اما در آنجا نکات سیاسی مهمی موجود است که بار دیگر نشان می دهند تحلیل من در مورد پایان کار این جریان و علل آن بسیار دقیق و درست بوده است. اگر هنوز دوتا کارگر هم به این جریان متوهم باشد باز کردن این نکات خالی از فایده نیست. به آن نکات بپردازیم. ۱- ناصر پایدار از آنچه من درباره رفیق یداله خسرو شاهی بیان نموده ام سخت به خشم آمده است. چرا؟ دلیل اینهمه نفرت و انزجاری که او از خود بروزمی دهد چیست؟ من غیر از حقایق تاریخی و طبقاتی شناخته شده و پذیرفته شده در مورد نقش و موقعیت یداله خسرو شاهی چیز دیگری اظهار نکردم. همان حقایقی که ناصر پایدار باتمام قوا در صدد انکار آن است. پس علت عنان از کف دادن او چیست؟ واقعیت اینست که ناصر پایدار در پس بیان حقایق تاریخی و طبقاتی درباره یداله، افشای شیوه برخورد حقیقت کش و دروغ پرداز خود را در برخورد به طیفی از رهبران و فعالین کارگری که به او وقعی نمی گذارند را مشاهده کرد.

در تصویرسازی هایی که ناصر پایدار از یداله خسرو شاهی به عمل آورده هیچ جا نشان و رد پای او از اینکه یداله از رهبران با نفوذ یکی از بزرگترین اعتصابات جنبش کارگری ایران در انقلاب ۵۷ یعنی اعتصاب سراسری کارگران صنعت نفت است که به سقوط دستگاه سلطنت منجر شد نمی بینیم. آنچه او در باره یداله به هم می بافد یکسره افترا و تهمت و دروغ است. ناصر پایدار همین روش را در مورد منصور اسانلو بکار برد. در تصویر سازی های او، منصور اسانلو نه از بنیانگذاران و سازماندهان اولین تشکیلات توده ای کارگران ایران تحت یک حکومت خونبار و دردل یک اختناق سیاه و از سازماندهان مهمترین اعتصاب کارگری و از رهبران با نفوذ و محبوب کارگران شرکت واحد، بلکه «همکار رژیم و یار حاج آقا شاهرودی و منحل در سرمایه» است. این حقیقت کثی ها و وارونه سازی ها از فعالین و رهبران کارگری توسط ناصر پایدار از شنیع ترین انواع روش های فرقه ای آنهاست. این فرقه های شیعه مسلکی است که ساختن برنامه های «هویت» درباره مخالفین کارروزمه شان می باشد. اگر یداله خسرو شاهی ها و منصور اسانلو ها زره ای به ناصر پایدار و دکانش وقعی می گذاشتند، بی درنگ ورق برمی گشت. آنوقت ناصر پایدار برای آنها و همین فعالیت هایشان که امروز سیاه نویسی می کند، تئوری می داد که در وجودشان «جنبش لغو کارمزدی» اش را کشف کرده است. راه دورنرویم، همین روش حالا به زشت ترین شکل اش علیه رفیق بهزاد سهرابی در جریان است.

نزد ناصر پایدار و دوستانش تاکنون بهزاد سهرابی از نمونه های درخشان فعالین ضد سرمایه داری و لغو کارمزدی بحساب می آمد، اما از لحظه ای که او نقدش را در باره این جریان بیان کرد، از طرف آنها سیلی از مزخرفات علیه بهزاد سهرابی جاری شد. بنابراین شناخت این شیوه های ضد کارگری و افشا و طرد بی امان آنها از وظایف مهم همه ماست.

۲- در تحلیل ام گفتم که یک علت مهم شکست این جریان محتوی راست جهت گیری سیاسی آن می باشد. سیاستی که قاطعانه تلاش دارد تا جهت مبارزه کارگری را از مبارزه علیه طبقه حاکم و دولت آن و در شرایط کنونی جمهوری اسلامی بسمت مبارزه علیه گرایشات اصیل درون طبقه کارگر (یعنی علیه طرفداران ایجاد سندیگاههای مستقل کارگری و نیز علیه فعالین و محافل و تشکلات کارگری متاثر از جریانات سوسیالیستی) منحرف کند. این سیاست تا همین جا ضربات سنگینی به جنبش طبقاتی ما وارد آورده و اگر می توانست همچنان به کار خود ادامه دهد ممکن بود کمر جنبش مستقل کارگری را از درون خرد کرده و خدمت بزرگی به طبقه حاکمه و ارتجاع اسلامی کند. نوشته ناصر پایدار همین جهت گیری دست راستی و بورژوایی و ضد کارگری را بار دیگر تایید میکند و درباره آن هیچ ابهامی باقی نمی گذارد. به عنوان یک نمونه آنجا که شورستیز عیله جریانات کمونیستی همه وجود ناصر پایدار را فرا میگیرد و حماسه سرایی ضد کمونیستی اش اوج می گیرد می نویسد که: «کدام دولت هار و جنایت کار بورژوایی قادر بوده است با توحش و جنایت خود اینگونه (یعنی مثل احزاب کمونیست) کارگران را به نفع نظام سرمایه داری علیه هم شقه شقه کند و در مقابل هم به جنگ وادارد». به این عبارت خوب توجه کنیم. این چکیده و جوهر دیدگاه ناصر پایدار است. همین دیدگاه است که بار دیگر و بروشنی نشان می دهد که چرا ناصر پایدار و جریان لغو کارمزدی اش به جای مبارزه علیه دولت بورژوازی و جمهوری اسلامی مشغول مبارزه علیه گرایشات درون جنبش کارگری است.

پاسخ سوالی که در نقل قول بالا طرح شده است واضح و روشن است: کار تعریف شده و وظیفه طبقاتی همه دولت های بورژوایی با هر درجه از هاری و توحش چیزی غیر از کنترل قانونی و سرکوب سیاسی و به همراه اینها ایجاد رقابت و تفرقه و پراکندگی و شقه شقه کردن صف مبارزاتی کارگران نیست. اما مساله از نظر ناصر پایدار کاملاً برعکس است. او با صدای بلند اعلام می دارد که «اینگونه» بلای بزرگ و ضربه خرد کننده «شقه شقه شدن و جنگ همه با همه» که بر جنبش کارگری وارد آمده از عهده هیچ «دولت هار و جنایت کار بورژوایی» بر نمی آید. حتی جمهوری اسلامی هم از توان وارد نمودن چنین ضربه ای برخوردار نیست. این تنها احزاب کمونیست هستند که قادرند «اینگونه» ضربات سهمگین را بر پیکر جنبش کارگری وارد کنند! با این حساب نزد ناصر پایدار یا جمهوری اسلامی که اینچنین کارگران را سرکوب می کند دولتی بورژوایی نیست. یا شاید هم آقای پایدار معتقد است که این دولت اصلاً کارگران را سرکوب نمی کند و دیر یا زود با یاری او و دوستانش در پروژه لغو کارمزدی شان شرکت خواهد کرد؟ به این ترتیب احزاب کمونیست جای دولت های بورژوایی برای وارد آوردن ضربات خردکننده به جنبش کارگری را می گیرند و دولتهای بورژوایی از این نقش طبقاتی خود تطهیر و معاف می شوند. بنابراین اگر «اینگونه» ضربات عمده و اصلی و تعیین کننده به جنبش کارگری توسط احزاب کمونیست وارد می شود، پس واضح است این احزاب کمونیست هستند که مانع عمده در مقابل جنبش کارگری و خطرناک تر از حتی «دولت های هار و جنایت کار بورژوایی» اند. هنگامی که ناصر پایدار و دوستانش احزاب کمونیست را خطرناک تر از حتی «دولت های هار و جنایت کار بورژوایی» می دانند کاملاً قابل

فهم است که همه کینه و نفرتشان متوجه احزاب کمونیست باشد. به همین ترتیب واضح است که آنگاه کارگران طرفدار این جریانات کمونیست خطرناک تر از «دولت های هارو جنایت کار بورژایی» از طرفداران این دولت ها نیز خطرناک تر باشند. به بیان روشنتر اگر خانه کارگر را از لحاظ ارتجاعی بودن معادل همان «دولت های هارو جنایت کار بورژایی» بگیریم، آنگاه از نظر ناصر پایدار و دوستانش، یک کارگر طرفدار حزب کمونیست ایران خطرناک تر از حتی عوامل خانه کارگر است. به همین دلیل است همه نفرت و کینه جریان لغو کارمزدی متوجه کارگران سوسیالیست و کمونیستی است که با این جریان هم نظر نیستند. این کینه فقط به احزاب محدود نمانده است و تا همه محافل و تشکلهای کارگری دیگر نیز ادامه یافته است. این جریان با بیشر می تمام شورای همکاری تشکلهای کارگری را نیز هم ارز شوراهاى اسلامی معرفی می کند. به همین دلایل ساده است که جریان لغو کارمزدی به یک سکت ضد کمونیستی تبدیل شده است. ناصر پایدار گفته است که «چندین اثر مستدل و منسجم و مستحکم علیه این نوع حزب سازی ها انتشار داده»، این درست است اما این آثار برای انسجام بخشیدن به ضد کمونیسم سکت متبوع اش بدرد می خورد.

ارائه تصویر «شقه شقه» و «جنگ همه باهم» از جنبش کارگری یک تصویرسازی دروغین و حماسه سازی عاشورایی از یک واقعیت طبیعی است که هدف اش تطهیر نقش دولت بورژوایی در سرکوب و کنترل جنبش کارگری می باشد. اختلافات در بین فعالین کارگری طبیعی ترین چیز است که وجود دارد و به همین دلیل هم وحدت طبقاتی بین کارگران ضروری است و باید بی وقفه برایش کار کرد. اما برخلاف خواست ناصر پایدار جنبش طبقه کارگر جنبش «وحدت کلمه» و جنبش «یونیفرمی» نیست و مطلقا نباید چنین باشد. این فقط توتالیتراریسم و فاشیسم و ارتجاع اسلامی است که چنین درکی از وحدت دارند و یکسانی را جای آن می نشانند. وحدت طبقاتی کارگران عبارت است از اینکه کارگران با برسمیت شناسی تفاوت های فکری و سیاسی و ایدئولوژیک خود و احترام عمیق به تنوع اندیشه و آزادی فکر تلاش کنند تا رفیقانه در مورد منافع مشترکشان به عنوان یک طبقه منسجم و یک پارچه در برابر دشمن طبقاتی خود قد علم کنند. اتفاقا از این نظر جنبش کارگری ایران اکنون در حال رشد و نضج است و می رود که وحدت طبقاتی گسترده و وسیعی را به میدان بیاورد.

اما پرسیدنی است که چرا ناصر پایدار نگران «شقه شقه» شدن کارگران طرفدار جریانات کمونیستی است. مگر نه اینست که از نظر او به غیر از سکت خودش، همه جریانات چپ و کل جنبش کمونیستی ایران از «دولت های هارو جنایت کار بورژایی» هم برای طبقه کارگر خطرناکترند، خوب چه بهتر که آنها «شقه شقه» باشند و تاثیرات «مخرب شان» کمتر. آیا اگر این جریانات چپ متحد بودند و کارگران طرفدارشان یکپارچه، دیگر مشکلی نبود؟ ممکن است که ناصر پایدار مدعی باشد که دلش برای آن کارگران «گمراه شده و دنباله رو» می سوزد و می خواهد آنها را از این وضعیت نجات دهد. در اینصورت پس چرا علیه شان اینهمه فحاشی و ناسزا سازمان می دهد؟ واقعیت اینست که ماجرای «شقه شقه» بودن کارگران چپ برای ناصر پایدار صرفا مستمسکی است برای توجیه خط ضد کمونیستی اش در جنبش کارگری. فراموش نکنیم که ناصر پایدار آخرین نفری است که به ضعف ها و خطاها و انحرافات جنبش سوسیالیستی اشاره می کند، همه ما مثنوی هفتاد من در این زمینه حرف داریم و تلاش برای رفع این خطاها و انحرافات یک مشغله دایمی ماست. اما این ناصر پایدار است که برای اولین بار آن خطاها و انحرافات را به دستمایه ای علیه کل جنبش کمونیستی تبدیل کرده است.

آنچه گفته شد تصویر و تبیینی است که ناصر پایدار و محسن حکیمی از مبارزه طبقاتی در ایران دارند. آنها می گویند منشا ضعف ها و بی تشکلی ها و پراکندگی ها و عقب نگره داشته شدن طبقه کارگر ایران نه وجود سلطه دولت بورژوازی و بختک جمهوری اسلامی و سیاست سرکوب و کنترل سیستماتیک جنبش کارگری توسط آن وحضور گسترده شبکه مافیایی خانه کارگرو شوراهای اسلامی، که کاملاً برعکس جریانات کمونیستی اپوزیسیون آن می باشند. اگر این حرفها را کارگری می زد که از کار با جریانات چپ خاطره منفی داشت، این را می شد گذاشت به حساب بد بینی و تفسیر نادرست آن تجربیات. اما برای ناصر پایدار این تفسیر وارونه تئوری اوست. می دانیم که برتولد برشت گفت آنکس که حقیقت را نمی داند و زیر پا می گذارد نادان است، اما آنکه که حقیقت را می داند و آنرا انکار می کند تبهکار است. ناصر پایدار نه تنها حقیقت را می داند و آنرا انکار می کند و زیر پا می گذارد بلکه همچنین با چشم باز حقیقت را عوض هم می کند.

۳- در اوایل انقلاب ۵۷ بدنبال فراری شدن صاحب کارخانه مینوچند ماهی بود که کارگران حقوق نگرفته بودند. روزی صاحب مینو برای واری اسنادش پنهانی وارد دفترش در حیاط اصلی کارخانه شده و این منجر به گروگانگیری وی توسط کارگران شد. پس از چند روز مذاکرات بی نتیجه با داریوش فروهر و نماینده گانش خبر می آید که کارخانه از سمت اتوبان و جاده کرج توسط پاسداران کمیته امام محاصره شده است. بدنبال پخش این خبر تعدادی از کارگران با آوردن بطری های خالی از غذا خوری و روغن سوخته از تعمیرگاه مشغول ساختن کوکتل مولوتوف می شوند تا برای نبرد با نیروهای سرکوب دولتی آماده شوند. در آن مقطع یکی از مشغله های فعالین کارگری در ماجرای گروگانگیری مینو متقاعد نمودن این کارگران برای چپ روی نکردن و خوداری از نبرد نابرابر با نیروهای دولتی بود. برخی ها به غلط «جریان لغو کارمزدی» را آنارشیست می نامند. آنارشیسم در جنبش کارگری آن جریانی است که با سیاست ها و اقدامات خود نبردهای زودرس و نا آماده و نابرابر با دشمن طبقاتی را به جنبش کارگری تحمیل می کند. یعنی مانند همان کارگران کوکتل مولوتف بدست کارخانه مینو، ویا همچون آن معدنچیان بولیویایی که دینامیت به خود می بستند و به جنگ ارتشی که برای سرکوب اعتصاب می آمد می رفتند.

«جریان لغو کارمزدی» چه نوع آنارشیستی است که به جای مبارزه علیه دشمن طبقاتی با همه توان علیه نیروهای خودی طبقه کارگر می جنگد؟ این چه نوع آنارشیستی است که ما بجای نقد مبارزات افراطی آن علیه دولت بورژوازی و رژیم اسلامی، مشغول نقد سیاست راست آن در برخورد به دولت و خنثی نمودن تلاش های آن برای تخطئه مبارزات چپ علیه رژیم اسلامی هستیم؟ این چه آنارشیستی است که ۹۰ درصد فعالیت های آن علیه گرایشات درون جنبش کارگری است و ۱۰ درصد باقی مانده هم علیه خانه کارگر و شوراهای اسلامی و سیاست های ضد کارگری آنها نیست؟ تا آنجا که کسی بخواهد این جریان را آنارشیست بنامد، در آن صورت باید گفت که این مضحکه چیزی بیش از آنارشیسم غضنفری نیست. اما مساله جدی است و ما با جریانی عمیقاً راست و درپوشش چپ مواجه ایم و اهمیت موضوع هم در همین است.

۴- روایت ناصر پایدار از پروسه «شقه شقه» شدن کارگران چپ، جنبه ای ارتجاعی از محتوی راست جهتگیری سیاسی «جریان لغو کارمزدی» را برملا می کند. روایت او از این قرار است که: در مقطعی «در کردستان ایران» پدیده ای بنام «حزب کمونیست ایران» تشکیل شد. این حزب پس از اینکه «کارگران کرد» را به پیشمرگه تبدیل کرد تا

امروز به ده قسمت تقسیم شده که در نتیجه آن اکنون «تعدادی فعال جنبش کارگری کرد دشمن خونی همدیگرند». ناصرپایدار فعال کارگری در کردستان را که خود را سوسیالیست و انترناسیونالیست می داند منظم با صفت «کرد» معرفی کرده و برایش هویت ملی جور می کند. تا اینجا شاید بشود این را به حساب اهمال در بیان گذاشت. او در ادامه روایتش از ده قسمت به جا مانده از حزب کمونیست اولیه، نه قسمت آنرا در یک سمت می گذارد و قسمت دهم که «امیر پیام» باشد را در سمتی دیگر و سپس می نویسد: «امیر پیام به خاطر اینکه کرد نیست بهمن شفیق را پیدا کرد». به این ترتیب ناصر پایدار با جدا کردن «امیر پیام» از بقیه آن فعالین کارگری و تاکید بر غیر کرد بودن وی، اعلام می دارد بقیه فعالین مورد بحث اش «کارگران کرد» هستند. بنا بر این سوال اینست که در اینصورت آن فعالین کارگری «کرد» به چه خاطر آن نه قسمت دیگر را انتخاب کردند؟

اگر به آن نه قسمتی که ناصر پایدار لیست می کند توجه کنیم همه جریاناتی هستند که از نظر وی به نحوی با کردستان متصل اند. در واقع ناصر پایدار دارد می گوید که انتخاب سیاسی فعالین کارگری در کردستان بسمت یکی از آن نه قسمت به خاطر کرد بودنشان است. از یکسو «امیر پیام به خاطر اینکه کرد نیست» با جمعی کار می کند که در آن فعالی از کردستان حضور ندارد؛ و از سوی دیگر فعالین کارگری در کردستان «بخاطر کرد بودن» تنها به جریاناتی نزدیک شده اند که به کردستان متصل اند. در این شقه شقه نمودن ناسیونالیستی فعالین کارگری، هدف ناصر پایدار صرفا فعالین کارگری در کردستان است. چرا که در مورد «امیر پیام» به لحاظ اثباتی ملیتی را برای او بیان نمی کند و دنبال نمی گیرد. در اینجا ما با یکی از شنیع ترین برخوردهای ناسیونال-شونیسم فارس توسط ناصر پایدار به فعالین کارگری در کردستان مواجه ایم. ناصر پایدار ذره ای ارزش و اعتبار برای انتخاب سیاسی فعالین کارگری در کردستان قایل نیست. او لا انتخاب سیاسی آنان را تماما به عوامل غیرسیاسی و پیشا سیاسی مربوط می کند. انگار نه انگار که فعال کارگری در کردستان هم مانند هر کارگروانسان دیگری در هر گوشه ای از ایران و جهان دارای فکر و اندیشه و شعور اجتماعی و دیدگاه سیاسی و آگاهی طبقاتی است و بر اساس همه اینها تحلیل میکند و تصمیم سیاسی می گیرد و جهتگیری سیاسی اتخاذ می کند. همه در همه جای دنیا با فکر و عقل شان تصمیم می گیرند، اما نوبت به فعال کارگری در کردستان که می رسد هر تصمیم سیاسی اش بخاطر «کرد» بودنش قلمداد می شود. ظاهرا ناصر پایدار از شدت شیفتگی به ناسیونال-شونیسم چندش آورش سخت باور دارد که «اندیشه نزد فارسیان است و بس».

ثانیا تصویری که ناصر پایدار از نحوه فعالیت سیاسی فعالین کارگری در کردستان و کیفیت رابطه آنها با جریانات سیاسی منتخب شان ارائه می کند بشدت تحقیر کننده و رذیلانه است. در این تصویر فعالین کارگری سوسیالیست در کردستان که اتفاقا وجود و حضورشان نقطه قدرت طبقه کارگر در ایران است به عنوان موجوداتی بی نظر و بی اراده و دنباله رو و ابزار و بازیچه دست این و آن به نمایش گذاشته می شوند. به سخنان «گهر بار» ناصر پایدار درباره فعالین کارگری سوسیالیست در کردستان نگاه کنیم: «یکی پشت سر حمید تقوایی است، دیگری پشت ایرج آذرین یا رضا مقدم. یکی برای کورش مدرسی کار می کند. چهارمی گوش به فرمان علی جوادی است، پنجمی تفنگ عبدالله مهدی را به سوی عمر ایلخانی نشانه می رود. ششمی درسنگر عمر علیه عبدالله می جنگد، هفتمی طرفدار ابراهیم عزیزاده است، هشتمی با ساعد و وطن دوست همراه است. نهمی به ایرج فرزاد نماز می گذارد». این فقط ناسیونال-شونیسم تا مغز استخوان مرتجع و ضد انسانی فارس است که با بکار گرفتن سلاح تحقیر ملی صفوف طبقه کارگر ایران را شقه شقه

می کند.

۵- ناصر پایدار مدعی است که: «امیر گفته است که جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی به پایان کار خود رسیده است». خیر امیر اینرا نگفته است! من عبارت «جنبش» را برای سکت ناصر پایدار بکار نمی برم. عبارت «جنبش» پوششی است که او برای پنهان نمودن محتوی دست راستی سکت اش بکار می گیرد و هدف نقد من هم کنار زدن این پوشش است. من گفتم که «جریان لغو کار مزدی» یعنی سکت ناصر پایدار به پایان کار خود رسیده است. اما جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری و الغای بردگی مزدی و طبقات و دولت و استقرار جامعه کمونیستی سرزنده و شاداب به پیش در حرکت است. این جنبش متعلق به همه آن فعالین کارگری سوسیالیست در سراسر ایران است که مورد نفرت و کینه سکت ناصر پایدارند. امروز اتفاقا بیش از پیش، با برملا شدن محتوی ضد کارگری و ضد کمونیستی همراه با سوسیال- شونیسم فارس جهت گیری سیاسی این سکت، آشکار شد که سکت ناصر پایدار لکه ننگی بود بر دامن جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری و الغای بردگی مزدی.

در پایان لازم به تاکید است که اخیرا شاهد برخی تلاش ها هستیم که بطور نابهنگامی یاد دیپلماسی بازی و وحدت طلبی با این سکت افتاده است. اینکه انگیزه این تلاشها چیست اهمیتی ندارد. اما بدانیم که این سکت تا همین جا ضربات سختی را به جنبش نوپا و ضعیف مستقل کارگری وارد کرده است. بنابراین حداقل تعهد به منافع طبقه کارگر ایجاب می کند که به عصای زیر بغل آن برای استمرار ضرباتش تبدیل نشد.

امیر پیام

ژانویه ۲۰۰۸